



شیخ شهاب الدین ابوالفتوح یحیی سهروردی، معروف به «**شیخ اشراق**»، شهاب مقتول و شیخ مقتول، «**مؤسس حکمت اشراق**» و از حکمای بزرگ اسلام در قرن 6 میلادی (587 ه.ق) است. وی در دهکده سهرورد از توابع زنجان به دنیا آمد. شیخ اشراق، حکمت و اصول فقه را در مراغه نزد مجدالدین جیلی، که استاد امام فخر رازی نیز بود، فرا گرفت و در حکمت تبحر و احاطه تمام یافت سپس به تفکر و ریاضت پرداخت، و چند سالی را در عراق و شام به سیاحت و مطالعه گذرانید، چنانکه مشهور است در علوم غریبه نیز تبحر بهم رسانید.

سهروردی پس از تکمیل تحصیلات به اصفهان رفت تا نزد ظهیرالدین فارسی، علم منطق را بیاموزد. او در همین شهر بود که برای نخستین بار با افکار ابن سینا روبرو شد و پس از مدتی تسلط خاصی بر آن پیدا کرد. سهروردی پس از پایان تحصیلات رسمی، به سفر کردن در داخل ایران پرداخت و از بسیاری از مشایخ تصوف دیدن کرد و بسیار مجذوب آنان شد. در واقع در همین دوره بود که به راه تصوف افتاد و دوره های درازی را به اعتکاف و عبادت و تامل گذراند. سفرهای وی رفته رفته گسترده تر شد و به آناتولی و شامات نیز رسید و در این سفر، مناظر شام «سوریه» او را بسیار مجذوب خود نمود.

در یکی از سفرها از دمشق به حلب رفت و در آنجا با "ملک ظاهر" پسر "صلاح الدین ایوبی" (سردار معروف مسلمانان در جنگ های صلیبی) ملاقات کرد. ملک ظاهر که محبت شدیدی نسبت به صوفیان و دانشمندان داشت، مجذوب این حکیم جوان شد و از وی خواست که در دربار وی در حلب ماندگار شود. سهروردی که عشق شدیدی نسبت به مناظر آن دیار داشت، شادمانه پیشنهاد ملک ظاهر را پذیرفت و در دربار او ماند.

اما سخن گفتن های بی پرده و بی احتیاط بودن وی در بیان معتقدات باطنی در برابر همگان، و زیرکی و هوشمندی فراوان وی که سبب آن می شد که با هر کس بحث کند، بر وی پیروز شود، و نیز استادی وی در فلسفه و تصوف، از عواملی بود که دشمنان فراوانی مخصوصاً از میان علمای قشری برای سهروردی فراهم آورد.

عاقبت به دستاویز آن که وی سخنانی برخلاف اصول دین می گوید، از ملک ظاهر خواستند که او را به قتل برساند، و چون وی از اجابت خواسته آن ها خودداری کرد، به صلاح الدین ایوبی شکایت بردند. صلاح الدین که به تازگی سوریه را از دست صلیبیون بیرون آورده بود و برای حفظ اعتبار خود به تایید علمای دین احتیاج داشت، ناچار در برابر درخواست ایشان تسلیم شد.

به همین دلیل، پسرش ملک ظاهر تحت فشار قرار گرفت و ناگزیر سهروردی را در سال 587 هجری قمری به زندان افکند و شیخ همان جا از دنیا رفت. وی در هنگام مرگ، 38 سال داشت. علت مستقیم وفات وی معلوم نیست. (البته مشهور آن است که سهروردی به دلیل گرسنگی از دنیا رفت.) مشهور است که او را به دار آویختند یا خفه کردند. جنازه شیخ را در روز جمعه آخر ذی الحجه سال 587 ه.ق از زندان بیرون آوردند. جرم او معاندت با شرایع دینی بود. بدین ترتیب سهروردی نیز سرانجامی همچون سقراط یافت.

تالیفات شیخ اشراق:

آثار وی از چند نوع است و می توان آن ها را به پنج دسته تقسیم کرد:

1- چهار کتاب بزرگ تعلیمی و نظری که همه به زبان عربی هستند. در این کتاب ها ابتدا فلسفه مشائی به آن صورت که توسط سهروردی تفسیر شده و تغییر شکل یافته، بحث می شود و سپس بر پایه همین فلسفه، حکمت اشراقی مورد تحقیق قرار می گیرد.

این چهار کتاب عبارتند از:

تلویحات

، مقاومات، مطارحات - که در هر سه از تغییراتی که به فلسفه ارسطویی داده شده بحث می شود- و بالاخره شاهکار سهروردی، "حکمة الاشراق" که مختص به بیان عقاید اشراقی وی است.

2- رساله های کوتاه تری به فارسی و عربی که در آنها محتویات چهار کتاب مذکور به زبانی ساده تر به صورت خلاصه توضیح داده شده است.

از آن جمله می توان به این کتب و رسائل اشاره کرد:

هیاکل النور، الالواح العماریه (که هر دو هم به عربی و هم به فارسی نگاشته شده) پرتو نامه، فی اعتقاد الحكماء، اللمحات، یزدانشناخت و پستان القلوب (دو کتاب اخیر را به "عین القضاة همدانی" و "سید شریف جرجانی" نیز نسبت داده اند ، ولی احتمال بیشتر آن است که از خود سهروردی باشد.

3- حکایت های رمزی یا داستان هایی که در آنها از سفر نفس در مراتب وجود و رسیدن به رستگاری و اشراق سخن رفته است. این رساله ها به فارسی است؛ ولی بعضی از آن ها ترجمه عربی نیز دارد. مانند:

عقل سرخ، آواز پر جبرئیل، الغربه الغربیه، لغت موران، رساله فی حالة الطفولیه، روزی با جماعت صوفیان، رساله فی المعراج و صغیر سیمرغ.

4- تحریر ها و ترجمه ها و شرح ها و تفسیر هایی که بر کتابهای فلسفی قدیمی تر و نیز بر قرآن کریم و برخی احادیث نوشته است. مانند:

ترجمه فارسی رساله الطیر ابن سینا، شرحی بر اشارات او، تالیف رساله فی حقیقة العشق که مبتنی بر "رساله فی العشق" ابن سیناست و تفسیر هایی بر چند سوره از قرآن و بعضی از احادیث.

5- دعا ها و مناجات نامه هایی به زبان عربی که سهروردی آنها را "الواردات و التقدیسات" نامیده است.

این مجموعه از آثار و تالیفات شیخ شهاب الدین سهروردی و شرح هایی که بر آن ها نوشته شده است، منبع اطلاع ما از عقاید مکتب اشراقی وی است.

گنجینه ای از حکمت که در آن رموزی از میراث های متعدد زرتشتی و فیثاغورسی و افلاطونی و هرمسی، به رموز و تمثیلات اسلامی ذکر شده است.

در حقیقت سهروردی از منابع مختلف کسب فیض می کرده است، و هیچ در این باره تردید نمی کرد که هر چه را ملایم و متناسب با نظر کلی خویش بیابد؛ از هر جا که باشد، بپذیرد و در نظر خویش وارد کند.

نظام فلسفی حکمه الاشراق:

نظام فلسفی اشراق یکی از پرارزشتین نظامهای اسلامی است که اصول آن به صورتی که امروز شناخته شده است. به وسیله متفکر، عارف و عالم عظیم الشأن شهاب الدین سهروردی تدوین و تنظیم شده است، تأثیر فلسفه اشراق بر تکامل فلسفه در ایران و علی الخصوص تأثیر آن بر عرفان نظری، شاید بیش از کلیه نظامهای دیگر فلسفی باشد. پایه های تاریخی فلسفه اشراق از طرفی بر تعالیم عالی قرآن مجید استوار است و از طرف دیگر بر مکتب های فلسفه افلاطونی و نو افلاطونی مبتنی شده است؛ نیز بطور کلی، پایه های « مشرقی » (مباحث فلسفه مشرقی که ابن سینا در منطق المشرقیین به آن اشاره کرده است) هم برای آن می توان جستجو کرد . . .

- فلسفه اشراق علی رغم حکمت مشاء، که تعقل و برهان را اصیل می داند. تعقل و برهان را مبتنی بر شناخت نور موجود از موضوع می داند. هستی از نقطه نظر فلسفه اشراق نور مجردی است که از اصل نورالانوار ساطع شده و عالم را فرا می گیرد. اشراق حضوری و شهود هم در مرتبت و هم در اصالت مقدم است بر برهان و تعقل؛ و این نکته ای است که در فلسفه های جدید، علی الخصوص در پدیدار شناسی متعالیه « هوسرل » از اهمیت زیادی برخوردار است؛ با این تفاوت که پدیدار شناسی هوسرل بیان ناقصی از علم حضوری در مقابل بیان سهروردی از علم حضوری اشراقی و شناخت برمبنای مشاهده اشراق است.

- آنچه به نام **حکمه الاشراق و یا فلسفه اشراقی** معروف است و بانی آنرا سهروردی می شناسیم، منحصراً در کتاب حکمه الاشراق بیان نشده است، بلکه فلسفه ای است جامع که سیر تکامل آنرا، حداقل در چهار کتاب اصلی فلسفی سهروردی، یعنی التلویحات، المشارع و المطارحات، المقاومات و حکمه الاشراق مشاهده و دنبال میتوان کرد. این نکته ای است که اکثر مورخان فلسفه به آن اشاره وافی نکرده اند . . .

مراحل چهارگانه فلسفه اشراق:

1- مرحله اول تزکیه نفس و آماده شدن از برای مکاشفه، و درک بارق الهی، در این مرحله موضوع مدرک از آنائیت متعالیه خودآگاه می شود و به وسیله مشاهده و حدس فلسفی عالم مابعدالطبیعه و هستی متعالیه را تصدیق می کند.

2. مرحله مشاهده انوار الهی و کسب انوار سانحه که مبنای شناخت و علم را تشکیل می دهند.

3. مرحله ساختمان علم صحیح. در این مرحله فیلسوف از حکمت بحثی و علم صوری استفاده کرده و « تجزیة » خود را که در مراحل 1 و 2 تحصیل شده است در نظام صوری برهانی مورد تحلیل قرار می دهد؛ ... و ساختمان علم بنا می شود. به عبارت دیگر، مرحله 3 اعمال روش ساختمانی علم است مبتنی بر تجربیات نفسانی، باطنی و اشراقی. حاصل این مرحله حصول علم یقینی است و نظامی دارای صورت و مشخصات خاصی است، که قابلیت تحلیل فلسفی مطالب را دارا می باشد؛

4. مرحله تدوین حاصله از مراحل 1 تا 3. یعنی پس از تحصیل یقین فیلسوف می باید نتایج تجربیات خود را مدون سازد. در این مرحله، برای تدوین نتایج، دو نوع «زبان» به کار بسته می شود، یکی زبان فلسفی عادی که مبتنی بر علم صوری است، و دیگر زبان تمثیل. از نقطه نظر سهروردی، زبان تمثیل گویاترین زبان برای بیان نتایج تجربیات اشراقی است.

کوتاه درباره نظرات او

برخی بر این باورند که روش اشراقی را ابن سینا بنیان نهاده و معتقدند ابن سینا در کتاب منطق المشرقین و سه فصل آخر کتاب اشارات و تنبیهات به آن اشاره کرده است.

اما با تمام این احوال همه دوستداران فلسفه معتقدند اگر ابن سینا بینانگذار فلسفه اشراق باشد یا نباشد، این سهروردی است که حکمت اشراق را به حد اعلا و تکامل رسانده است. بیان حکمت اشراق نیاز به حوصله و وقت بیشتری دارد که موضوع اینجا نیست. اما می توان به طور کوتاه به آن اشاره کرد. سهروردی در این کتاب به نوعی از بحث وجود رسیده که تنها به نیروی عقل و قیاس برهانی اکتفا نمی کند، بلکه شیوه ی استدلالی محض را با سیر و سلوک قلبی همراه می سازد. سهروردی برای تدوین فلسفه خویش منابع متعددی داشت که با گردآوری آنها و تنظیم شگفت انگیز ایشان در کنار هم فلسفه ی نوین خود را پایه گذاری کرد. این منابع به سه دسته کل تقسیم شده اند:

1. حکمت الهی یونان، سهروردی بر خلاف فیلسوفان پیشین که تنها به ارسطو توجه ویژه ای داشتند شیفته فیثاغورث و امپدکولوس و به ویژه افلاطون بود، تا حدی که افلاطون را پیشوای حکمای اشراق می داند.
2. حکمت مشا، بدون شک این حکمت مشائی بود که مقدمه ی اشراق شده است. سهروردی با گردآوری آثار مشائین به خصوص ابن سینا توانست اینگونه از آرا مشاء را در حکمت اشراق استفاده کند.
3. حکمت ایران باستان، از نکات برجسته و جالب توجه سهروردی علاقه ی خاص او به حکمت پارسی باستان است به خصوص شخص زرتشت است. این توجه ویژه به حدی است که برخی اصطلاحات حکمت اشراق را از اوستا و منابع پهلوی گرفته است. او در کتاب حکمت الاشراق، زردشت را حکیم فاضل نمیده و حتی خودش را زنده کننده حکمت ایران باستان دانسته است. جالب آنکه شیخ مانی و مزدک را مصلحین زردشتی گری نمی داند بلکه آن دو را نکوهش کرده و بدعت گذار نامیده است.

نظر سهروردی درباره فرشتگان

علم به عالم ملکوت یا فرشته شناسی که بحث در مورد انوار یا جواهری است که میان این جهان سایه و نور اعلی قرار دارد، قسمت مرکزی حکمت اشراق را تشکیل می دهد.

فرشته در زمان واحد، هم نگاه دارنده این جهان است، هم وسیله و افزار معرفت و شناخت است و هم چیزی است که آدمی می خواهد به آن برسد و در این زندگی زمینی پیوسته درصدد یافتن آن است. زیبایی و تسلط فرشته پیوسته در جهان اشراقی می درخشد و هر کس را که درصدد رویت آن بر می آید، خیره می سازد.

در نظر سهروردی تعداد فرشتگان به تعداد ده عدد فلک نجومی قرون وسطی نیست؛ بلکه به تعداد ستارگان ثابت است. یعنی عملاً از قدرت شمارش ما بیرون است. و طریقی که فرشتگان از فیض الهی بهره مند و اشراق می شوند، محدود به هیچ شکل منطقی که از پیش قابل دریافت باشد، نیست.

سهروردی، سلسله مراتب فرشتگان را از دو جهت طولی و عرضی مورد بحث قرار داده است. در بالای سلسله طولی، فرشتگان مقرب جای دارند که برترین آن ها نورالاعظم یا نورالاقرب (یا بهمن) نامیده می شود. این فرشته که نزدیک ترین فرشته به نورالانوار است، فرشته مقرب پایین تر از خود را به وجود می آورد که این فرشته پایین تر، از آن و نیز از نور الانوار کسب نور می کند.

این افاضه به نوبه خود انتقال پیدا می کند تا سلسله طولی- که هر یک از افراد آن نور قاهر نامیده می شوند- کامل شود. این سلسله طولی را "امهات" نیز می نامند؛ از آن جهت که همه چیز های جهان از آن تولد می یابد. اعضای سلسله امهات، به صورتی هستند که هر فرشته مقرب فوقانی، جنبه بهتر و غلبه نسبت به آنکه در زیر آن است، دارد و فرشته پایین تر نسبت به فوقانی دارای جنبه محبت است.

از جنبه غلبه و مشاهده این سلسله مراتب عالی، رشته عرضی فرشتگان پیدا می شود که مطابق است با جهان ارباب انواع یا "مثل افلاطونی". افراد این سلسله مانند سلسله طولی از یکدیگر تولید نمی شوند.

هر چیز در این دنیا که عالم پایین است، صنم یکی از این رب النوع هاست که "اثر فرشته‌ای خاص" آن را همراه دارد. به همین جهت است که سهروردی آن‌ها را صاحبان نوع (ارباب الانواع) خوانده است؛ چون در واقع هر یک بر یک نوع خاص حکومت دارد و در واقع، رب النوع آسمانی و مثال افلاطونی آن است.

از فرشته عرضی فرشتگان، یک دسته فرشتگان متوسط به وجود می‌آید که همچون خلفای آن‌ها مستقیماً بر انواع (موجودات) حکومت می‌کنند. اعضای این دسته متوسط را "انوار مدبره" و گاهی "انوار اسفهبديه" می‌نامند. این نام اخیر بیشتر برای آن دسته از فرشتگان است که بر نفوس آدمیان حکومت دارند. این فرشتگان؛ یعنی انوار مدبره به میانجی‌گری محبت، افلاک را به حرکت در می‌آورند و حافظ همه آفریده‌های زمینی از معدنی و گیاهی و حیوانی و بشری می‌باشند.

حقیقت واحد و نظر سهروردی درباره ایران باستان

سهروردی حقیقت را امری واحد می‌دانست و آن را منسوب به خداوندی واحد دانسته و اصطلاح «الحق من ربك» را از قرآن وام گرفته است. سهروردی می‌گوید: «حقیقت، خورشید واحدی است که به جهت کثرت مظاهرش تکثر نمی‌یابد. شهر واحدی است که باب‌های کثیری دارد و راه‌های فراوان به آن منتهی است» سهروردی عقیده داشت در ایران باستان امتی می‌زیست که مردم را به حق رهبری می‌کرد و آنان را پرستنده حق واحد می‌دانست. سهروردی افراد این امت را پهلوانان و جوان مردانی یگانه پرست می‌دانست و ایشان را با این کلام معرفی می‌کند: «خداوند ولی کسانی است که ایمان آورند و ایشان را از ظلمت به سوی نور هدایت می‌کند» او حکمای ایرانیان باستان را کسانی می‌داند که با شیوهی اشراقی به مقام عرفانی والایی رسیده‌اند. سهروردی پهلوانان فرزانه‌ای چون کیومرث و تهمورث و حکیمانی چون زردشت و جاماسپ را برای اولین بار در فلسفه معرفی می‌کند.

نورالانوار و مباحث وجود در نظر سهروردی

بنابر نظر سهروردی، واقعیت‌های مختلف، چیزی غیر از نور نیستند که از لحاظ شدت و ضعف با یکدیگر تفاوت دارند. واقعیت نیازمند به تعریف نیست؛ چرا که قاعده آن است که پیوسته امر غیر واضح را با امری روشن و واضح تعریف کنند. در حالی که پیداست که هیچ چیز از نور، آشکارتر و روشن‌تر نیست و بنابراین، آن را با هیچ چیز دیگری نمی‌توان تعریف کرد. حقیقت این است که همه چیزها به وسیله نور آشکار می‌شود و به همین دلیل، بایستی به وسیله آن تعریف شود.

نور محض که سهروردی آن را "نور الانوار" نامیده است، حقیقت الهی است که روشنی آن به علت شدت نورانیت و فیض، کور کننده است. نور اعلی منبع هر وجود است؛ چرا که جهان در همه درجات واقعیت خود، چیزی جز درجات مختلف نور و ظلمت نیست.

سهروردی واقعیت اشیاء را به نور تمثیل می‌کند و آنچه را که تفاوت میان آنهاست در شدت و ضعف نورانیت آنها می‌داند. او معتقد است که نوری واحد عامل آشکار شدن اشیاء است و هستی مطلق و نور محض را «نورالانوار» خداوند می‌داند. سهروردی در این باره چنین می‌گوید:

ذات نخستین نور مطلق، یعنی خدا، پیوسته نور افشانی (اشراق) می‌کند و از همین راه متجلی می‌شود و همه چیزها را به وجود می‌آورد. و با اشعه خود به آن‌ها حیات می‌بخشد؛ و هر چیز در این جهان منشعب از نور ذات او است، و هر زیبایی و هر کمال، موهبتی از رحمت اوست؛ و رستگاری عبارت از وصول کامل به این روشنی است.

سهروردی به چند راه اشاره می‌کند که بنابر آن‌ها، قلمروهای مختلف جهان از یکدیگر تمایز پیدا می‌کنند. مثلاً ممکن است کسی به تمام چیزها از این لحاظ نگاه کند که نور یا ظلمت هستند. اگر نور باشند، یا این نورانیت از خود آن‌هاست که در این صورت "نور مجرد" نام دارند. اما اگر نورانی شدن آن‌ها از منبع دیگری باشد، در این صورت، "نور عرضی" نامیده می‌شوند. به همین ترتیب، ظلمت نیز یا وابسته به گوهر (خود شیء یا جوهر) است که در این صورت، "غسقی" نامیده می‌شود و یا از چیز دیگری است که "هیئت" نام دارد.

مکتب شیخ اشراق

- شیخ اشراق با آنکه در حکمت مشائمی تتبع و تبخّر داشته است، آیین مشائمن و پیروان ارسطو را سست یافته و سخت انتقاد کرده است، و روش خود را، که حکمت اشراق و حکمت نوری خوانده است، به حکمای مشرق منسوب داشته است (با آنکه میانی حکمت اشراقی به حکمای مشرق منسوب است، لفظ اشراق ظاهراً با کلمه شرق و با اشراق شمس ارتباط وضعی ندارد، بلکه انتساب عنوان اشراقی به این دسته از حکما و به حکمت آنها، از آن روست که قائل به حصول معرفت تام، از طریق اشراق باطن و روشنی قلب می‌باشند).

- وی با آنکه حکیم است نوعی مشرب تصوف دارد، با اینحال از صوفیه بشمار نمی‌آید، و کلمه التصوف نیز بیشتر شامل مسائل علم الهی است تا عقاید متصوفه، حکمت اشراقی در حقیقت نوعی تنوزوفی (theosophy) = حکمت الهی و عرفان)..... است، و از آن به علم سلوکی نیز تعبیر می‌کنند. این علم، نوعی فلسفه نو افلاطونی است که با اصطلاحات

مأخوذ از آیین قدیم ایرانیان توأم شده است، و پیروان آن را اشراقیان و اشراقیون و اهل اشراق می خوانند. - در حکمت سهروردی، مبادی نو افلاطونی و تعالیم هرمتی با عقاید و اصطلاحات حکمت مغان بهم در آمیخته است. اما خود او، اگرچه حکمت خویش را بر قاعده نور و ظلمت منسوب به قدمای فارسی مبتنی می داند، اما از آراء و عقاید شرك آلود مجوس و مانوی کاملاً مبراء است. نزد وی منشاء کل کائنات «نور الانوار» است، که نور قاهر نخستین از آن صادر می شود. البته نور نخستین، در ظهور خویش، حاجت به علت ندارد، و به ذات خویش قائم است، در صورتی که هر چیز دیگر عَرَضی و تَبَعی است، و به اصطلاح، ممکن الوجود است، و استقلال ندارد. پس، ظلمت - بر خلاف پندار مجوس - امری مستقل نیست که در مقابل نور باشد، بلکه نسبت آن با نور، نسبت عدم در برابر وجود است. نور نخستین منشا تمام حرکات عالم است، اما حرکت خود او، تغییر مکان نیست، بلکه فیض و اشراق است که لازمه ذات او است.

اشراقات او نیز لایتناهی است، و همواره اشراقات عالیتر منشاء و مبدأ اشراقات فروتر می شود، و متدرجاً نور عالی منشاء نور سافل و نور سافل منشاء نور اسفل می گردد. هر نور عالی نسبت به نور سافل قاهر بشمار می آید، و هر نور سافل نسبت به نور عالی شوق و محبت دارد. تمام این اشراقات وسائط بشمار می آیند. (شبیبه ملائکه در نزد متکلمین). - عالم چون اشراق نور نخستین است، مثل خود او قدیم و ازلی است، اما چون خود، موضوع اشراقات متکرر(قابل تکرار) است، ممکن الوجود است نه واجب الوجود.

- باری شیخ اشراق، مثل افلاطون، به چیزی نظیر عالم «مُثَل» (2) افلاطونی و دنیای «امشاسپندان»، که وی آنها را انوار متوسط می خواند، قائل است و می گوید: حکیمان فارس این گونه انوار متوسط را به نامهایی چون خرداد، مرداد و اردیبهشت می خوانده اند

- حکمت شیخ اشراق، مثل عرفان صوفیه، بر ذوق و کشف مبتنی است، و او آن را حاصل خلوت خویش می داند.

رساله های سهروردی

این رسالات با عناوین ذیل می باشد:

لغت موران

فی حقیقة العشق

عقل سرخ

آواز پر جبرئیل

صفیر سیمرغ

روزی با جماعت صوفیان

فی حالة الطفولية

لغت موران

در ابتدای رساله لغت موران صحبت چند مورچه درباره قطره شبنم است که آیا این قطره از زمین است یا از هوا؟ مورچه ها وقتی می بینند که شبنم تبخیر می شود و به هوا می رود نتیجه می گیرند که از هوا می باشد. سهروردی در ادامه نتیجه می گیرد که هرچیزی به اصلش برمی گردد و صاحب نور به خدا.

در ادامه در حکایت لاک پشت ها می خوانیم که چند لاک پشت یک مرغ را در آب دریا می بینند. می پرسند که آیا این مرغ از آب است یا از هوا؟ اگر مرغ به آب محتاج نباشد آبی نیست. پس بی آب می تواند بود.

حاکم می گوید که تا حجاب برنخیزد و کنار نرود شهود حاصل نمی شود. گوهری که در محل شهود می آید مخلوق و حادث است. لاک پشت ها از حاکم پرسیدند: گوهری که در مکان می آید چطور از مکان و جهت بی نیاز است؟ حاکم جواب نداد. لاک پشت ها او را ترک کردند.

همه مرغان نزد سلیمان حاضر بودند غیر از بلبل. سلیمان به مرغی گفت: به بلبل بگو نزد ما بیاید. بلبل داخل آشیانه اش بود. سهروردی نتیجه می گیرد که هرکسی که بخواهد با ما ملاقات کند اگر بیرون باشد و ما درون پس ملاقات حاصل نمی شود.

در ادامه رساله لغت موران دو حکایت "کیخسرو و جام جهان نما" و "جن و ملک" آمده است. سهروردی نوشته است: هرچه صدا دارد را در آتش باید سوزاند تا جن ظاهر شود. از حکایت بعدی که به خفاشان و تعذیب دشمنانشان در آفتاب اشاره دارد سهروردی نتیجه می گیرد که مرگ لذت بخش از نوع حیات است.

حکایت جغدها و هدهد نیز جالب است. در این حکایت جغدها که در روز نایبنا هستند کمر به قتل هدهد می بندند که در روز بیناست. هدهد برای دوری از مرگ توسط جغدها خودش را در روز به نایبنا می زند!

حکایت بعدی درباره طاووس در باغ ملک است. اسارت و دوری او از باغ و دیگر طاووس ها سبب فراموش کردن گذشته اش می شود. وقتی که او را آزاد می کنند و دوباره به باغ برمی گردد با یادآوری گذشته دچار حسرت می شود.

سهروردی در حکایت ماه و خورشید می گوید که ماه مثل آینه ای است که در خود جز خورشید را نمی بیند زیرا که نور خورشید در ماه می افتد. وقتی ماه در هنگام تقابل به خورشید نزدیک می شود از هلال به قرص تبدیل می شود. از این جاست که جملات عرفانی "انا الشمس" و "انا الحق" آمده است. در ادامه سهروردی می گوید که برای ملک نیز کیهان در حکم آینه است. سهروردی در پایان این رساله می گوید: خدا مکان جهت و خطا ندارد و از این سه منزه است. مانع خیر بد است و حجاب راه کفر است. به خود شاد شدن تباه است. روی به حق آوردن خلاص است و چراغ در مقابل آفتاب به چشم نمی آید.

فی حقیقة العشق

سهروردی در این رساله می گوید که حقیقت اول عشق است که سه گوهر دارد: خدانشناسی خودشناسی و دیگر شناسی. صفت این سه به ترتیب عبارت است از: حسن یا نیکویی عشق یا مهر و حزن یا اندوه که از یک چشمه پدید آمده اند و برادران هم اند. او معتقد است که پیدایش آسمان و زمین از آویزش حسن بر عشق است. نام های دیگر حسن عبارت است از: جمال و کمال. سهروردی می گوید که به حسن نرسند مگر به عشق. نردبان معرفت به سمت عشق (منتها) از محبت (واصل) می گذرد. در واقع محبت حالت خاص معرفت است و عشق حالت خاص محبت.

عشق از عشقه می آید. عشقه از ریشه دور درخت می پیچد و بالا می رود و هر غذا که به وسیله آب و هوا به درخت می رسد از آن می گیرد تا درخت خشک نشود. از درخت می توان به درون آدمی تعبیر کرد. این درخت می خواهد به کمال برسد. جنة القلب یا کلمه طیبه شجره طیبه است و عکس آن در عالم وجود به ظل یا بدن یا درخت منتصب القامه است. عشق جان را به بقا و بدن را به فنا می رساند. چون بدن از عالم فساد است.

سهروردی حکایت می کند که پس از آفرینش آدم حسن برای دیدن وی رفت. اندوه به کنعان نزد یعقوب رفت و عشق به مصر نزد زلیخا. عشق برای زلیخا تعریف می کند: شارسنجان جان یعنی جاوید خرد سه طبقه دارد: در طبقه های اول و دوم دو حجره است که دو نفر بر دو تخت نشسته اند. در طبقه سوم یک حجره است که یک نفر بر یک حجره نشسته است. سپس به پنج دروازه می رسیم. دروازه اول دو در دارد و در هر در تختی ست و بر هر تخت یک دیده بان است. دروازه دوم هم دو در دارد که به یک دهلیز و یک تخت می رسد و بر این تخت یک نفر می باشد. دروازه سوم نیز دو در دارد که به یک دهلیز و یک حجره و دو کرسی می رسد و یک نفر بر هر کرسی است. دروازه چهارم فراخ تر از دروازه های دیگر است که به یک چشمه و یک دیوار به نام دیوار مروارید و یک تخت می رسد و یک نفر بر آن تخت است. از دروازه پنجم به شهرستان میان دو دروازه می رسیم که بساطی در آنجا گسترده اند و یک نفر بر بساط است. پس از دروازه ها به یک بیشه می رسیم و در آنجا آتشی افروخته اند و آشپزی می کنند و چند نفر از جمله آشپز آتش تیز کن گیرنده و سرجوش حاضرند. در آنجا هر کسی که از خوردن فارغ می شود می گیرد. شیر و گراز نیز در آن بیشه هستند. از آنجا به دروازه شهرستان می توان رسید که پیری آنجاست و چشمه ای به نام آب زندگانی در آنجاست که هرکسی در آن غسل کند زندگی ابدی خواهد یافت و در آنجا به یادگیری کتاب الهی می پردازند.

عشق بنده خانه زاد شهرستان ازل است. مثل شحنه به شهرها می رود. ابتدا گاو نفس را برایش قربانی می کنند سپس وارد آن شهرها می شود. آن گاو دو سر دارد: حرص و امید. آن گاو نه جوان است نه پیر. بر ضمیر بدن به آهن ریاضت بسته نشده پس زمین بدن مستعد نمی شود تا تخم عمل در آن افشانند. در بیابان افسار گسسته است. گاو نفس لابق عشق نیست و از دل هر کسی نباید که آن را قربانی کند.

عقل سرخ

سهروردی در عقل سرخ از عجایب هفت گانه می گوید. این عجایب عبارتند از:

۱- کوه قاف

۲- گوهر شب افروز

۳- درخت طوبی

۴- دوازده کارگاه

۵- زره داودی

۶- تیغ بلارک

۷- چشمه زندگانی

حکایت باز و پیر سرخ چهره در این رساله آمده است. باز یک پیر سرخ چهره را ملاقات می کند. پیر به باز می گوید: برای رسیدن به کوه قاف باید از یازده کوه گذشت. دو کوه اول سرد و گرم هستند. گوهر شب افروز در کوه قاف در کوه سوم است. روشنی اش از درخت طوبی ست که نیمی روشن و نیمی تاریک است. پیر مثال گوی در آب را می زند که فکر می کنیم نیمی از آن در آب است. درخت طوبی در بهشت در یک کوه قرار دارد و همه میوه های این جهان را داراست. آشیانه سیمرغ روی درخت طوبی ست. روز پیر بر زمین می گستراند. از اثر پیر او میوه بر درخت پدید می آید و نبات بر زمین. زال سیمرغ را پرورد و رستم اسفندیار را به یاری سیمرغ کشت. زال را وقتی نوزاد بود یک آهو شیر داد. حکایت کشته شدن اسفندیار به این شرح است که سیمرغ نورش را به جوشن و آینه رستم داد. اسفندیار چشمش خیره شد و هیچ نمی دید. از اسب افتاد و رستم او را هلاک کرد.

سیمرغ از درخت طوبی سوی دوازده کارگاه می رود. در هر کارگاه استادی و شاگردی ست. هر استاد دو کارگاه دارد تا هفتمین استاد. در هر کارگاه ابریشم می بافند. زره داودی را در این کارگاه ها می بافند. زره داودی بندهای باز است. در هر سه کارگاه یک حلقه از این زره را می بافند. در دوازدهمین کارگاه نزد هفتمین استاد حلقه چهارم را به حلقه های دیگر وصل می کنند. زره داودی را آماده می کنند و هر باز که اسیر می کنند این زره را بر گردنش می نهند. این زره را با تیغ بلارک توسط جلاد پاره می کنند. از تیغ بلارک به باز آسیب می رسد. پیر به باز می گوید که برای آن که زخم تیغ آسان باشد باید از چشمه زندگانی آب بر سرش بریزد و غسل کند. سهروردی از این حکایت چنین نتیجه می گیرد که باید حقیقت را یافت. چشمه زندگانی در ظلمات است و نشان ظلمات تاریکی است. باید به روشنایی رفت که همانا نوری ست از آسمان برچشمه زندگانی.

آواز پر جبرئیل

در این رساله حکایت ده پیر آمده که همگی خیاط و سیاح و حافظ قرآن هستند. هریکی دیگری را تعلیم داده و شیخ اوست. فرزندان ایشان مسئول رسیدگی به آسیاهایشان هستند. آنها خدا را با زبان تسبیح نمی کنند. در ادامه سهروردی می نویسد: کلمات الهی نور است. نور اول کلمه علیاست که از آن کلمه بزرگتر نیست. نسبت آن با دیگر کلمات مثل نسبت خورشید با دیگر ستارگان است. آخر این کلمات جبرئیل است. کلمه همان روح خداست. عیسی (ع) را در روح الله خواند و با او همه را کلمه خواند. آدمیان یک نوعند. پس هر که کلمه است روح است و هر دو یک حقیقت است. از کلمه کبری کلمات صغری ظاهرند. ملائکه محرکات افلاکند که کلمه وسطی اند. کلمه در قرآن به معنی سر و راز است. جبرئیل را دو پر است: یکی راست که آن نور محض است از پر مجرد اضافه است. یکی چپ که نشانه تاریکی ست و جانب نابودی ست. نوری که از روح قدسی فرو می افتد کلمه است که آن را کلمه صغری می خوانند. برای کافران هم کلمه است صدآمیز و تاریک که از پر چپ جبرئیل سایه فرو افتد. عالم زور و غرور از آن است. این نور که بعد از ظلمت است شعاع پر راست است مثل کلمه طیبه یعنی کلمه صغری نورانی ست. پس کلمه و روح به یک معنی ست که کلمه طیبه به حضرت حق صعود می کند. پس روان های روشن از پر راست جبرئیل است و حقائقی که در خاطر القا می کنند و ندای قدس وقهر و صیحه و حوادث آن از آواز پر جبرئیل است. این که پر جبرئیل چه صورت دارد از رموز است. کلمات از حضرت حق است و در او نه شب است نه روز. در جانب ربوبیت زمان نباشد. آنچه قائم است کلمه است و آنچه خراب می شود هیکل کلمه است. هرچه مکان ندارد زمان ندارد. * کلمات حق (کبری و صغری) بیرون از زمان و مکان است. * این جمله از رساله آواز پر جبرئیل با فلسفه امروز تطابق ندارد. زیرا در دوره سهروردی معتقد بودند که زمان برهر چه مکان دارد می گذرد اما امروزه می دانیم زمان فقط در ذهن انسان می گذرد و خارج از ذهن او معنی ندارد. بنابراین بر هر چه مکان دارد زمان می گذرد اما می توان مواردی یافت که زمان بر آنها بگذرد ولی فاقد مکان باشند. مثلاً هر چه به تصور می آوریم و مکان ندارد - مثل یک صندلی خیالی در کنارمان- دارای زمان و فاقد مکان است. پس این جمله "هر چه مکان ندارد زمان ندارد" در رساله آواز پر جبرئیل درست نمی باشد.

صفیر سیمرغ

سخن دو قسم است: قسم اول در بدایا و قسم دوم در مقاصد (صفیر سیمرغ) است. هدهد که روانه کوه قاف می شود در هزار سال - در تقویم اهل حقیقت یک صبحدم از مشرق لاهوت اعظم- به آنجا می رسد و سیمرغ می شود که صفیرش خفتگان را بیدار می کند ولی مستمع کم دارد. سایه اش علاج بیماران است. همه نقش های مادر اوست. خودش رنگ ندارد. مشرق آشیان اوست. همه از او مشغول و او از همه فارغ است. همه از او پر و او از همه خالی ست. همه علوم از صفیر اوست. همه سازها نیز. غذایش آتش است. هرکس پری از آن او بر پهلوئی راست بندد از آتش بگذرد و از حریق ایمن است. نسیم صبا از نفس اوست. پس عاشقان راز خود را به او گویند. سخن بردو قسم است. قسم اول شامل سه فصل است: فصل اول در تحصیل این علم فصل دوم در آنچه که اهل بدایا را ظاهر شود فصل سوم در سکینه. قسم دوم نیز شامل سه فصل است: فصل اول در فنا فصل دوم در این که هر که عالم تر است عارف تر است و فصل سوم در اثبات لذت بنده برای حق. قسم اول:

فصل اول: دلایل ترجیح یک علم بر دیگری عبارت است از: شریف تر بودن آن علم ادله قوی تر داشتن مهم تر بودن اشتغال به آن و بیشتر بودن فایده اش. مطلوب و مقصود این علم حق است. مشاهده قوی تر از استدلال است. مهم ترین چیز سعادت ایمان است. بزرگترین وسائل معرفت است. پس علم معرفت شریف ترین علوم است.

فصل دوم: آنچه برای اهل بدایا حاصل شود عبارت است از: طوابع و لواحق که انوار هستند و اوقات. اینها همیشگی نیست بلکه با ریاضت و ذکر به دست می آید.

فصل سوم: وقتی این انوار ماندنی شود و زمانی طولانی بماند آن را سکینه گویند و لذتش از لذت لواحق بیشتر است. برای چنین فردی اخبار و اطلاع از خاطر مردم و امور غیبی حاصل می شود. صداهای عجیب و نورهای عظیم می بیند و از آن لذت می برد.

قسم دوم:

فصل اول: فرد از جسم (قالب) رها می شود و قصد معراج می کند (خود فراموشی و فناء اکبر) که به فناء در فناء می انجامد و سبب می شود تا معرفت را در معروف گم کند. این حالت را طمس گویند.

انواع توحید:

توحید عوام (لا اله الا الله) نفی الوهیت از غیر الله

توحید خواص (لا هو الا هو) نفی هویت ها د رمعرض هویت حق تعالی

توحید اشارت به حضور و اثبات اثبیت (لا انت الا انت) نفی تویی ها در معرض تویی شاهد خویش

توحید دور بودن دویی از عالم وحدت (لا انا الا انا)

توحید غرق هر سه لفظ هویت و اثبیت و انانیت در بحر طمس (کل شیء هالک الا وجهه)

توحید آخری بالاترین مرتبه را دارد.

سهروردی در پاسخ به این پرسش که تصوف چیست می گوید: اول آن خداست و نهایی بر آن نیست.

فصل دوم: باید به کسب علم ربوبی (علم اسرار زمین و آسمان) پرداخت نه علم ظاهری. فاش کردن سر قدر حرام است. دانستن سر دیگری همانا دلیل نزدیک تر بودن به اوست و باعث استحکام محبت بین آن دو می شود. وقتی محبت کامل شود پوشیده می شود. غایت کمال در تشبیه به خداست و علم از صفات اوست.

فصل سوم:

در اثبات لذت بنده برای حق تعالی چنین آمده که در مذهب متکلمان نشاید که بنده خدا را دوست دارد زیرا خدا از جنس بنده نیست. بلکه محبت عبارت است از اطاعت کردن. محبت شاد شدن ذاتی سببه تصور به حضور ذاتی دیگر. جنسیت در آن شرط نیست. عشق عبارت است از محبتی که از حد گذشته باشد. عشق با یافتن مراد بماند و شوق نماند. هر مشتاقی از معشوق یابنده و نایابنده است زیرا آرزویش متصور شود و اگر همه آن را یافته بود آرزو برایش نمی ماند. در شوق نقصی ست چون نیافتن در آن ضروری ست.

سهروردی در اثبات لذت چنین می گوید:

لذت عبارت است از حاصل شدن کمال برای چیزی. کمال معرفت حق برای جان شریف تر است. شریف تر در یابندگان انسان است. بزرگترین معلومات حق است و لذت انسان کامل تر و وافر تر است.

روزی با جماعت صوفیان

سهروردی در ابتدای این رساله درباره صنعت حکاکی سخن به میان می آورد و مثال هایی از قبیل گوی و تخته مهره و چرخ جوهر و حقه می زند. سپس بحث را به موضوع افلاک می کشاند و می گوید خورشید در میان افلاک است پس بزرگتر از بقیه اجرام آسمانی ست. وی اضافه می کند که مدد نور ستارگان از فلک است. فلک خورشید بین افلاک لطف و ثقل است و آنجا مقام اعتدال است.

سپس می گوید که بینندگان ستاره ها به سه دسته تقسیم می شوند: عوام منجمان و استدلال کنندگان عالمان عالم معنی که با چشم باطن ستارگان را می بینند و ترک این دنیای ظاهر کرده اند.

فی حالة الطفولية

حکایت اول در این رساله حکایت یک شیخ و شاگردش است. شیخ از شاگردش گله مند است زیرا او با ناهل سخن گفته و شیخ معتقد است که سخن به ناهل گفتن خطاست. سهروردی مثال فتیله تر و شمع را می آورد که فتیله تر آتش نمی گیرد و نور نمی دهد اما شمع نور می دهد. سپس می گوید که نور بماند و زیاد شود و به آشنایی کشد.

دل بیگانه فقط وقتی فهمید نابیناست. او می تواند بینا شود مثل رنجوری که باید بداند در رنج است تا رها شود. معنی داروی بیمار دل است.

سهروردی سه مرحله برای درمان بیمار دل پیشنهاد می کند:

خوردن گیاه خوراکی کرم شب تاب (کرم در روز بیرون نمی آید چون فکر می کند به آفتاب نیاز ندارد!)

خوردن گیاه خوراکی گاوی که در دریاست و عاشق گوهر شب افروز است

خوردن میوه درختی که لانه سیمرغ بالای آن است

سهروردی می گوید که بیمار دل می تواند طبیب شود.

جان خواب را می بیند و آن چه در آن دنیا کم می شود در این دنیا زیاد می شود و برعکس. پس تعبیر خواب مرگ یک نفر این است که عمرش زیاد شود و برعکس تعبیر طولانی شدن زندگی یک نفر در خواب همانا مردن اوست.

حکایت بعدی در این رساله حکایت صوفیان و رقص با آهنگ دف است که در هنگام رقص مرغ جان صوفی از قفس تن او جدا می شود و بالا می رود.

شیخ اشراق با نگارش این هفت رساله از تمثیل ها و داستان هایی که به کار برده رهایی دل آدمی را از آنچه وی را به این دنیا دلبسته می کند نشان داده است. عقل در این میان حرف اول را نمی زند پس به گوش دل باید روانه شد.